



۰۳ مارچ، ۲۰۲۴

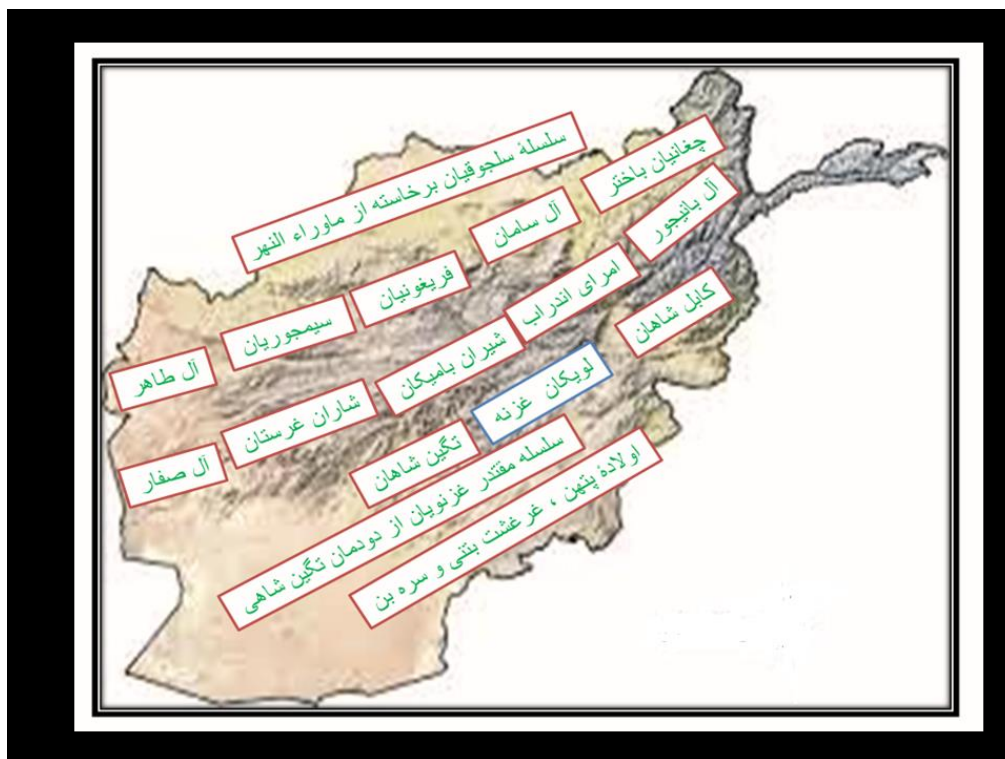
حامد نوید

## شناخت فرهنگ و ساختار اجتماعی افغانستان در آغاز ادوار اسلامی

### قسمت اول

در آغاز ادوار اسلامی باشندگان باستانی و دودمانهای که در محدوده سرزمین کنونی افغانستان و بعضاً در ماورای آن میزیسته اند عبارت بودند از چغانیان باختر و حوزه آمو، آل بانيجور تخارستان، امرای اندراب، لویکان غزنه اسلاف لودی ها، فریغونیان جوزجان، شیران بامیکان یا سلسله شنبانیه که اعراب این دودمان باستانی را ملک الجبال خطاب میکردند، کابل شاهان، تگین شاهان اخلاف تگین خنگله شاه یفتلی (اجداد سلسله مقتدر غزنویان)، سیمجوریان حکمرانان هرات و سیستان که دامنه اقتدارشان تا قهستان میرسید، شاران غرستان با اولاده پتهن، غرغشت، بتنی و سره بن ارتباط تاریخی داشتند که در دامنه های کوه های سلیمان مسکن گزین بودند هزاره گان اجداد هزاره های امروزی چنانچه از نقاشی های بامیان مشهود است بقایای کیدارها و شهزادگان یفتلی، در افغانستان مرکزی اقتدار محلی داشتند.

این مردمان فرهنگ، سنن، هنر و ادبیات باستانی خود را در مدنیت نخستین ادوار اسلامی به ارمغان آوردند که اساس تمدن معاصر افغانستان بر شالوده آن استوار میباشد. طوریکه از اسناد تاریخی بر می آید این دودمانها باهم پیوند تاریخی داشتند و هرگاه مردمان صاحب اقتدار محلی از فرمانروایی که شایسته رهبری میبود حمایت مینمودند، باعث به اقتدار رسیدن آن شخص و بازماندگانش میگردد؛ و روی همین اصل حکومت مستقل و مقتدری مانند سلسله طاهریان غزنویان از دودمان تگین شاهی و سلاطین غور همه از محدوده سرزمین فعلی افغانستان ظهور کردند و شالوده دولت های مستقل و بزرگی را درین بخش قاره آسیا بنا نهادند.

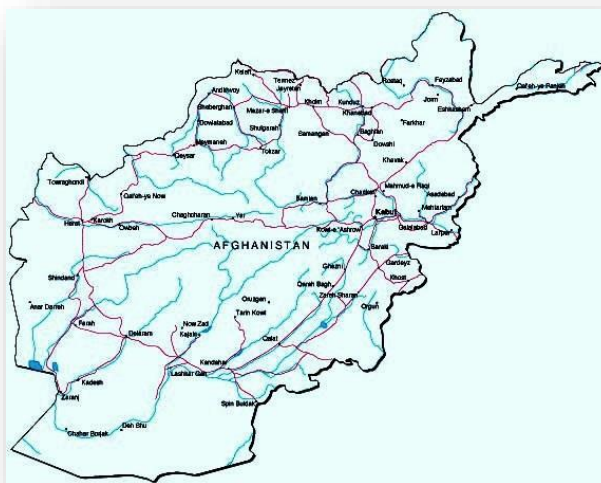


از نگاه جغرافیای تاریخی آنچه در آمیزش اقوام این سرزمین نقش عمده ئی داشت همانا موجودیت راهای تجارتی کهنی بود که از میان دره های پرپیچ و خم کوهستانها میگذشت و شهرها و قصبات دور و نزدیک را بهم وصل میداد. بطور مثال راه قدیمی ایکه از بلخ و ماورای آن بسوی جنوبشرق امتداد میافت از ایبک واقع در ولایت سمنگان میگذشت و پس از عبور از قره کوتل، و آق رباط بسوی بامیان ره میکشود. از آنجا پس از سعود بر قلّه شامخ شبر از طریق پروان به کابل میرسید؛ و بالاخره این راه بازرگانی از طریق ننگرهار و پشاور به وادی سند و سپس به سرزمین افسانوی هند منتهی میشد.

از بامیان راه های دیگری بسوی غزنه و کندهار امتداد می یافت و راه کوهستانی باریکی از طریق یکولنگ به غور میرفت، تا به توابع هرات امتداد میافت و از هرات بسوی مرو و نیشاپور ره میگشود. در دوره سلاطین غزنوی و غوری شهر غلغله واقع در بامیان مرکز تجارتی مهم و شهر پرنفوسی بود که در هنگام حملات چنگیز در قرن سیزدهم میلادی باخاک یکسان گشت.

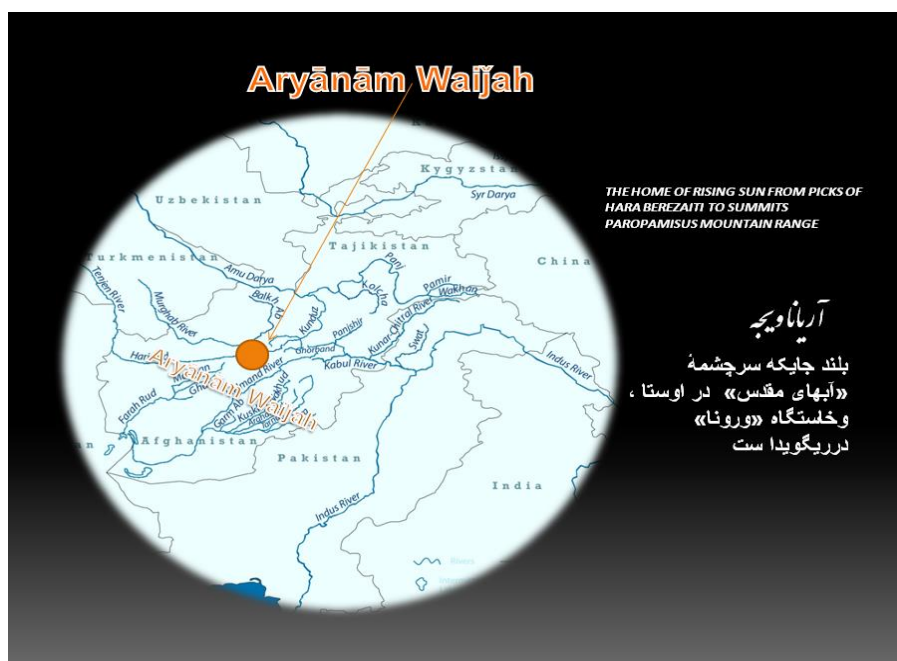
بهرحال این راه های تجارتي که در امتداد دره ها و وادی های کهساران بهم پیوست پامیر، هندوکش، سلسله جبال مرکزی کوه بابا تا فیروز کوه ممتد بود. در شمال تیربند ترکستان و در جنوب کوه سلیمان با آبهای فراوانی که از قله ها و گردنه های برف پوش این جبال مرتفع سرازیر میشد درحقیقت ستون فقرات اقتصادی خراسان قرون وسطی و افغانستان امروزی را در طول زمانه ها تشکیل میداد و هنوز هم این نقش مهم را داراست. با توجه به مطالعات انسان شناسی و سوسیولوجی تاریخی شرایط خاص طبیعی و جغرافیایی افغانستان

در طی قرون متمادی این بافت اجتماعی تاریخی را بوجود آورده است. به گفته اکثر محققان از جمله لوئیس دوپری دریاها و آب های روان دوطرف دره ها، و جلگه های هندوکش شمالی و جنوبی و در امتداد آن در دامنه های کوه بابا، یعنی ساحه زراعتی هیلمند و ارغنداب در جنوبغرب؛ و حوزه زراعتی مرغاب و هریوا در شمالغرب ظهور



فرهنگهای زراعتی مشابهی را از دوره نیولیتیک تا ادوار اسلامی در دو سوی این کهساران مرتفع نشان میدهد. به اساس مطالعات انسانشناسی این دوحوزه فرهنگی زراعتی با ساحه زراعتی اطراف دریای کابل و معاونیتش در دامنه های شرقی جنوب هندوکش از دره پنجشیر و وادی پروان تا لوگر، لغمان، کنر، نورستان و ننگرهار در دوره نیولیتیک مرتبط بوده است. (مراجعه به یافته های باستانشناسی ژن ماری کسال در حوزه زراعتی هیلمند، تحقیقات ویکتور سیریانادی درحوزه فرهنگی بلخ تا مرغاب و همچنان تحقیقات علمی تیم باستانشناسی فرانسوی در افغانستان DAFA در ساحه زراعتی « کابل ءگنده هارا » که این تسلسل طبیعی پیوند های دیرینه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را در طی زمانه ها پدید آورده است. ازینرو همبستگی اقوام در افغانستان صرف یک اصطلاح سیاسی نبوده، بلکه محصول ساختمان طبیعی جغرافیای و ساختار جوامع پیوست بهم پارینه آن در طی زمانه ها میباشد؛ و از همین جاست که نامهای کهن این کهساران و رودهای متصل به آن

در باستانی ترین اسناد کتبی یعنی ریگویدا و اوستا ذکر یافته است. مانند و خشیس، اخشیس آکسوس یا آمو، ایتومنت و هره اسکتی، اراکوزی (هیلمند و ارغنداب) هرئیووا، (هریرود)، کوبها (دریای کابل) ورکه (دریای کنر) کرومو (کرم) و بسی دریاهاى خروشان دیگر آریانای کهن بحواله اوستا، بنام « سرزمین رودهای مقدس » نیز یاد میشود. اگر به گذشته های تاریخی نگاهی بیاندازیم ساحت تمدنی گسترده از هرات تا زرنج و کندهار که در اعصار پیش از اسلام بنامهای «آریا» «آریاسپه» «آره کوزیا» یاد میشدند درحقیقت به مثابه دروازه های غربی سرزمین باستانی آریانا بودند که ارزشهای پارینه را در سینه داشتند.



(آریانا ویجه باستان) یا سرزمین رودهای نیک

## مکتبی بر واژه های آریانا، ایران و خراسان:

این موضوع از سببی عنوان میگردد که اکثر نویسندگان معاصر ایران با دید یکجانبه نسیونالیستی و استفاده ابزاری از کلمه (ایران) بر تمام فرآورده های، فکری، هنری و ادبی یک خطه بزرگ شامل کشور های آسیای مرکزی، حوزه سند و بخصوص کشور ما مهر تصاحب میزنند و از بس این ادعای غیر واقع بینانه به گوش شان تکرار گردیده متأسفانه حتا دانشمند ترین آنها به این باورند که از مصر تا سرحدات چین و از آنجا تا وادی سند بخشی از “امپراتوری ایران بزرگ” بوده است. لیکن آنانی که با الفبای تاریخ آشنایی دارند، میدانند که کشورهای جهان در قرون وسطی به شکل امروزی نبوده و در نتیجه فتوحات و شکستهای دودمانهای بر سر اقتدار مرزها و نامهای آن درحال

تغییر و تبدل میبود. ازینرو درقرون چهارم و پنجم هجری اصطلاح «ایران» به سرزمین و یا خطه باستانی ئی اطلاق میافت که پس از طی سده های دراز دیگر وجود فزیکتی نداشت و از همین جهت درتمام نقشه های ادوار اسلامی کشوری بنام "ایران بزرگ" ویا ممالکی بنامهای « ایران غربی » و « ایران شرقی » نه در نقشه های علمای ادوار اسلامی چون ادریسی، اسطخری، البیرونی و نه در نقشه های جغرافیه نگاران رومی دیده میشود.



این نقشه ها اسناد دست اول تاریخی هستند و از نقشه های تازه ایجاد شده غیر مستند و مبالغه آمیز «ایران بزرگ» که در زمان رژیم پهلوی ساخته و پرداخته دانشمندان معاصر ایران میباشد تفاوت کلی دارد. طوریکه از نقشه ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری مشهور به کرخی (سال مرگ ۳۶۴ ه. ق مطابق ۹۵۰ میلادی) پیداست نامهای خوارزم، خراسان، کرمان، فارس، خوزستان، بلادالهند در نقشه وی ذکر یافته ولی از نام ایران در آن خبری نیست. همچنین در نقشه ابوریحان محمد بن احمد بیرونی که در سده پنجم هجری میزیست و همعصر فردوسی و بیهقی بود، نامهای خطه های، عراق، خراسان، شام، مکران، سرزمین های هندوان ترکان، چین و بسی بلاد دیگر هویدا است. لیکن نامی از کشوری بنام ایران برده نشده، و در هیچ سندی ذکر نیافته که البیرونی، فردوسی، حکیم ابوعلی سینای بلخی و یا حضرت مولانا خود را «ایرانی» خوانده باشند، بلکه حضرت مولانا با وضحات چنین گفته:

"بلخی ام من بلخی ام من بلخی ام شور دارد عالمی از تلخی ام"